

نگاهی به وضعیت زنان افغانستان

این مطلب به بهانه گزارشی مصور و مستند که از کانال ۴ تلویزیون انگلیس پخش شد نگاشته شده است.

چند روز پیش یکی از کانالهای تلویزیونی انگلیس (۴) در بخش رویدادها و گزارشات خبری خود گزارش تکان دهنده ای از زندگی یک خانواده افغان مخابره کرد. در این خبر که با فیلمبرداری از خانواده و افراد مورد نظر تهیه شده بود، زن جوانی که یک بچه خرد سال هم داشت و با شوهر خود زندگی میکرد تحت فشار شوهر، در حضور او و بچه خردسالش ناگذیر به فروش تن خود برای امرار معاش خانواده نمود. خبرنگار و فیلمبردار این خبر که هنگام رویداد این مسئله در این خانه حضور داشتند صحنه هایی از درمانگی، انزجار و زجری که زن میکشید و آشکارا با خطاب قرار دادن شوهرش آنرا به نمایش میگذاشت را مخابره کردند. او آشکارا شوهرش را متهم میکرد که از زن بودن او سوءاستفاده میکند و بجای یافتن راهی برای حل و فصل مشکلات زندگیشان، او را وادار به تن فروشی میکند. شوهر این زن از کارمندان رسمی دولت بوده است که به علت بیماری کارش را از دست داده و اکنون برای درمان بیماریش (بگفته او) و از آنجا که حقوق زنش که معلم است کفاف مخارج خانواده را نمی دهد، و دولت نیز هیچگونه امکاناتی برای مداوای او در اختیارشان نمی گذارد، زنش را به خودفروشی وادار میکرد. مباحثی که پخش این خبر در مورد زنان افغان و مسائلی که آنان در جهنمی بنام افغانستان با آن مواجهند پیش کشید محرک نگارش این مطلب شد.

این نوشته تلاشی است در راستای یادآوری گوشه هایی از آنچه امروز بر زن افغان میگردد. مسائلی نظیر ستم جنسی، خشونت فیزیکی، ازدواج در سنین کودکی، تجاوز، مسئله مردان، آموزش، مسئله اشغال، سازمانهای غیر دولتی و اهمیت پیوند جنبشهای زنان در منطقه به اختصار مورد بحث قرار گرفته اند. در هر مورد تلاش شده است پیشنهادهای معینی مطرح گردد.

اخبار گزارشات و تصاویری که از افغانستان و با اهداف معینی از سوی خبرگزاریهای غربی مخابره میشود، معمولاً در چهارچوب سیاستها و برنامه های غرب در این کشور است. با وجود این، مسئله زن آنچنان در این کشور حاد و وحشتناک است که خبر را هر گونه منتشر کنند، عمق فاجعه از همه طرف نمایان میشود. این اخبار اکنون دیگر نیازی به برشمردن دلایل فجایع بیشماری که در افغانستان بر زن افغان میروند، به نقش تعیین کننده کشورهای غربی در گستراندن طاعون طالبان و مجاهدین و تمامی بنیادهای فکری آنان و نظام فاسد و سرکوبگری که سی سال است به کمک و حمایت و محافظت آنان چه توسط طالبان و چه مجاهدین در این کشور وجود دارد، نمی بینند. تاثیرات حضور اشغالگران و معاملات آشکار و نهان آنان با جناحهای رقیب در منازعات افغانستان و همچنین در گسترش جنگ و خشونت در تمامی عرصه های جاری در جامعه را بکلی نادیده می انگارند. با از بین بردن شیرازه های اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی، آموزشی و رفاهی جامعه در طول جنگهای سه دهه گذشته، میلیاردها دلار از پولی که ظاهراً برای کمک به مردم افغانستان و بازسازی کشور از جانب جهانیان پرداخت شده، در عمل صرف ایجاد دستگاه فاسد و عریض و طویلی که هدف اساسی آن نه خدمت به شهروندان افغانی و بویژه زنان افغان بلکه در جهت برآوردن اهداف اشغالگران و نیروهای حامی آن در کابل شده است.

خبر ذکر شده علیرغم نشان دادن بی رحمی و گسترش بی حد و مرز فساد، فحشا و فلاکت موجود در میان طبقات کارگر و زحمتکش جامعه، پرده از سیستم و مناسبات فاسد، استثمارگرانه و بشدت عقب مانده ای بر میدارد که زندگی میلیونها زن افغان را به نابودی کشانده است. زنانی که مضاف بر نابرابریهای اقتصادی و اجتماعی موجود از ستم مضاعفی که صرفاً بخاطر زن بودن بر او روا میشود رنج میبرد. ستم جنسی وارد شده بر زنان افغان نمونه عریان و غیر قابل استیلائی مناسبات عهد عتیق در زمانه ماست. مناسبات و نظامی که زنان را صرفاً به خاطر زن بودن آنان مورد همه نوع تبعیض، ستم، سرکوب، تجاوز و حذف فیزیکی قرار میدهد. نظامی عقب مانده، فاسد و استثمارگر که بر مبنای باورهای بشدت ضد

زن و متحجر عصر بربریت و عرف و سنت های مرسوم در جوامع بدوی زندگی نیمی از جمعیت افغانستان را به تباهی کشیده است.

اگر جایگاه زن در جامعه معیار اصلی تعیین مابینت یا تقارن آن با جوامع آزاد و برابر برای همه شهروندان آن گذشته از تفاوت های فردی و اجتماعی موجود است، شرایط زندگی و آنچه بر زن افغان میگذرد آینه تمام نمای مبانی و مناسبات بشدت ارتجاعی، ضد زن و ضد انسانی موجود در افغانستان است. سیمای واقعی جامعه افغانستان سیمای زنانی است که در این کشور نه فقط از جانب ملا و کدخدا و آقا و ریش سفید محل و جنگ سالار و حکام محلی و کشوری بلکه برادر و پدر و شوهر خود همواره نکوهش، تحقیر، سرکوب و تبعید و خانه نشین میشود. گوش و دماغشان را میبرند. صورتهایشان را با اسید میسوزانند. درکوچه و خیابان آنان را میدزدند و برای انتقال مواد منفجره و انفجار آن از آنان استفاده میکنند. هنوز پای راه رفتن را بخوبی در نیافته اند که روانه شکنجه گاهی به نام خانه شوهرش میکنند!

آمارهای سازمان ملل در این زمینه نشان میدهد که از ۵۷ درصد ازدواجهایی که در افغانستان رخ میدهد یکی از طرفین زیر ۱۶ سال سن دارند. این در حالی است که بر مبنای گزارش مستند دیگری که از شاهدان عینی گرد آوری شده است ازدواجهای زورکی و ترتیب داده شده توسط خانواده ها دلیل اصلی خود سوزی زنان میباشد. آمارهای موجود نشان میدهند که از هر ۱۱ زن افغان یکی از آنها کشته میشوند! روزنامه ایندی پندنت چاپ لندن (اکتبر ۲۰۰۱) طی گزارش مبسوطی از پیدا شدن جنازه یک زن بقتل رسیده افغان که به علت نبود شدن صورتش مقامات قادر به شناسایی جنازه نشدند مخابره نمود. بر مبنای این گزارش مقامات دولتی ممکن است هرگز قادر به شناسایی این زن مقتول نشوند. این روزنامه علت این امر را از زبان مقامات محلی مسئول این پرونده عدم ثبت این زن در دفتر ثبت احوال کشور و در واقع عدم وجود خارجی او از نظر دستگاههای دولتی میداند.

بسیاری از زنان افغان امروزه از نگاه جامعه مردسالار حاکم، ابزارهایی هستند برای حل و فصل نزاع و اختلافات بین خانواده ها و قبایل. زنان و دختران خردسال که اغلب ده-دوازده ساله هستند با وحشیانه ترین شیوه ممکن وبدون اطلاع و اجازه خود آنان به تملک دیگران در می

آیند. تجاوز، شکنجه و اسارت این دختران از همان لحظه ورود به خانه بخت (بخوان بدبختی) آغاز میشود. او پس از ورودش به چنان خانواده ای همچون بردگان بایستی کار کند. با هراختلاف و تنش در مناسبات خانواده ها بشدت تنبیه و حرمت انسانیش زیر پا گذاشته میشود. هیچ حق انتخابی در مورد حتی موارد بشدت شخصی زندگیش ندارد. با اینهمه اجحاف و وحشیگری که در حقیقش روا میدارند اگر 'پا از گلیمش فراتر نهد' و خارج از مناسبات موجود رفتار نماید، به جرم زنا او را سنگسار و یا شبانه سر به نیست میکنند.

در همین رابطه و تحت فشارنهادهای مدافع حقوق بشر و زنان، دولت کرزای در سال ۲۰۰۹ قانون حذف خشونت علیه زنان را تصویب کرد. روزنامه انگلیسی زبان ایندی پندنت در گزارشی که در اکتبر سال گذشته انتشار داد از قول قاضی القضاة دادگاههای لشکر گاه در پاسخ به سئوالی در مورد اطلاع مردم از محتوای این قانون میگوید؛ احتمالا ۴ درصد مردم از آن مطلع هستند. همین گزارش در مورد مجازات احتمالی قاتلین زنان از قول یکی از کارکنان سازمانهای خیریه در رابطه با محکومیت تعجب برانگیز و نادر یکی از این قاتلین به جرم قتل زنش به ۱۶ سال زندان و اینکه چرا این فرد خود را به مقامات معرفی کرد از قول دادستان پرونده مینویسد که از آنجا که او فکر میکرد مانند پرونده های دیگر کاری بکارش نخواهند داشت خود را معرفی کرد!

امروز همگان بخوبی میدانند که در ورای ادعاهای دهان پر کن دمکراسی خواهی و ژست های غلط انداز مدنیت چگونه اشغالگران و بویژه آمریکا از یک طرف با توپ و تانک و هواپیما و از طرفی با باز گذاشتن دست متحجرین مذهبی در تحمیق هر چه بیشتر توده ها زندگی زن افغان را به تباهی کشیده اند. نیروهای اشغالگر که تحت فشار جهانیان ناگزیر به اقرار به تخدیر و نابودی زندگی زنان در افغانستان شده اند با براه انداختن سازمانهای خیریه تلاش میورزند چنین وا نمود نمایند که حضور آنان در این عرصه صرفا حمایت از زنان در مقابل وحشیگریهای طالبان است! همواره چنین مینمایند که آنان دخالتی در وضعیت موجود و آنچه بر زن افغان در سی سال گذشته رفته است ندارند. و در صورت عدم حضور آنان وضع از آنی که هست بدتر

هم خواهد شد. بنابراین ادامه اشغال تنها راه جلوگیری از بهم خوردن 'نظمی' است که ایجاد کرده اند!

در تمامی سالهایی که اشغالگران و نیروهای رنگارنگ جهادی و یا طالبی به شخم زدن جامعه افغانستان مشغول بوده اند، در کنار خراب کردن هر مدرسه و آموزشگاه و امکانات محدودی که سابقاً موجود بود، به احداث مدارس دینی و حوزه ای و مساجد پرداخته اند. گذشته از بودجه دولت افغانستان سالانه میلیاردها دلار پول وارد افغانستان میشود. بخش بسیار عظیمی از این سرمایه صرف تبلیغات مذهبی و تعالیم و تفاسیر دینی مورد نظر سلفی های عربستان و قطر میشود. بدیگر سخن ارتجاع منطقه و نیروهای جهادی افغان با چنین روشی موفق شده اند مردم فلک زده افغان را به گوشت دم توپ طرفین متخاصم در دعوای بی پایان سی سال گذشته تبدیل نمایند.

ناتوانی، فساد، و بی میلی دولت مرکزی در دفاع از جان، حفظ امنیت، حرمت و حقوق شهروندان و بویژه زنان افغان و باز گذاشتن دست مشتکی ملا و ریش سفید مرتجع و تفنگدار طالبی و مجاهد که هر کدامشان سر در آغل دولتی و یا حزبی دارند، عملاً زنان افغان را بی پناه تر از همیشه در جامعه ای که کمترین نشانی از امنیت و صلح نیست رها کرده است. از طرفی هم جماعتی که از آنها نام برده شد هر از گاهی با براه انداختن علم و شنگه ای خیابانها و شهرهای کشور را به کنترل خود در میآورند. با چنین اقداماتی طرفین متخاصم پیامهای خود را به جامعه و بویژه زنان میرسانند. ارتجاع محلی و منطقه ای دخالتهای همه جانبه خود در امور جامعه، مردم و بویژه زنان بی پروا تر و دست بازتر از همیشه پیش میبرند. بطور مقطعی هم که شده مقاومت و مطالبات طبقاتی، مدنی و اجتماعی جامعه را به عقب می رانند بر ناامنی و توحش موجود در جامعه می افزانید، و مهمتر از همه بدروغ خود را مدافع منافع و امنیت مردم قلمداد میکنند و بدینصورت بیش از پیش بر چشم مردم خاک میپاشند.

دولت با چنین کاری میخواهد به مردم بگوید که اگر آنچه ما ایجاد کرده ایم تلنگاری بخورد، شما با چنین جانورانی روبرو خواهید بود که امروز به درب خانه هایتان میکوبند! از سویی هم دولت به این ترتیب، نیازها، مطالبات، خواستها و مبارزات مردم را عقب رانده و تلاش میورز تا

تمام دستاوردهای نادر سالهای اخیر را از آنان پس گیرند. به عنوان مثال، به همین ماجرای چند روز گذشته در رابطه با گویا توهین به قرآن در پایگاه های نیروهای ناتو توجه کنید. اینهمه سر و صدا و تظاهرات و اعتراض بر علیه مسئله ای که هنوز هم که هنوز است کسی صحت و درستی و چرایی انجام آن را نمیداند. با وجود این، همین حد کافی است تا با کشاندن بخشی از توده عاصی گمراه و عقب مانده به خیابانهای کابل و سایر شهرهای بزرگ افغانستان اوضاع را از آنچه هست نا امن تر و متشنجتر کنند. گروههای رقیب دولت با از دست ندادن فرصت 'طلایی' که در پی چنین رویدادهایی برای فعالیتشان ایجاد میشود، عملاً میخواهند به نیروهای اشغالگر نشان دهند که علیرغم وجود دولت کرزای، آنانند که قدرت را در کوچه و خیابانهای شهرها در دست دارند. آنان طرف اصلی مذاکرات آنان باید باشند و برسمیتشان شناخت. همان مسئله ای که امروز به باز شدن دفتر طالبان در قطر انجامیده است!

مناسبات اقتصادی و اجتماعی موجود در افغانستان و بی توجهی حکام فاسد و عقب مانده آن به نیازهای زنان این کشور و نبود کمترین تسهیلات لازم برای زنان، آنان را به اصلی ترین قربانیان نظام تبدیل نموده است. در این نظام زن کالایی است که مانند هر چیز دیگری در بازار ارزش گذاری شده و بر مبنای آن به فروش میرسد. این کالا اما در شرایطی بسیار ناامنتر و زشتتر از سایر کشورهای منطقه خرید و فروش میشود. چرا که از یک طرف تبعیض، فلاکت و فقر بی حد و حصر موجود زن را به مرکز معرکه گرگها پرتاب میکند و از طرفی هیچگونه حفاظ و سدی برای دفاع از او در مقابل خطرات بلقوه ای که او را در چنین جنگل بی قانونی تهدید میکند تعبیه نکرده است.

در هم تنیدگی سرمایه و مذهب در جامعه افغان و بسیاری از جوامع دیگر منطقه و جهان عقب نگه داشته شده اکنون مبارزه علیه مذهب را به یکی از اصلیتین عرصه های مبارزه زنان و در جوار مبارزات ضد کاپیتالیستی قرار داده است. اهمیت این نکته با ویژگیهای جامعه افغانستان و آنچه در سی سال گذشته تجربه شده است بدرستی بر اهمیت اساسی مبارزه با مذهب صحه میگذارد. مردم افغان و بویژه زنان کارگر و زحمتکش بیشترین سود را از کاهش نقش مذهب در عرصه های مختلف زندگی خواهند برد. تنها در چنان صورتی دست نیروهای مرتجع،

خشونت طلب و خشونت گستر و زن ستیز از جامعه کوتاه خواهد شد و شرایط برای گذار به جامعه ای انسان سالار و آزاد مهیا خواهد شد.

شاید برای بسیاری از دختران جوان افغان در سایه تبلیغات رسانه های حاکم و مرتجع مغلوب چنین تصویری ایجاد شود که وضعیت زن و جامعه افغان تا بوده چنین بوده است. حقیقت اما چیز دیگری است. بازخوانی تاریخ معاصر افغانستان از منظری بیطرف نشان میدهد که تا قبل از استیلای باندهای مسلح مجاهدین و طالبان و دولت کنونی، زنان افغان در شرایطی بمراتب بهتر از سایر زنان منطقه قرار داشتند. وضعیت آنان هیچگونه شباهت و قرابتی با وضعیت زن در افغانستان امروز نداشت. وجود یک دولت سکولار متعهد به فراهم نمودن تسهیلاتی چون آموزش، کاریابی، بهداشت، حقوق بازنشستگی و بی کاری و بویژه اجرای قوانین مدنی و جزایی مدرن و غیر مذهبی از جمله ویژگیهای جامعه افغانستان قبل از شیوع طاعونی بود که بنام مقابله با نفوذ کمونیسم، با منابع مالی شیخ نشینهای خلیج فارس و طراحی سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلیس در افغانستان پراکنده شد.

خشونت علیه زنان امروزه نه تنها در افغانستان بلکه در خارج کشور یکی از معضلات بزرگ زنان افغان محسوب میشود که با تداوم بی حقوقی محض و نادیده گرفتن او به عنوان موجودی برابر در خانواده و جامعه توأم گشته است. حضور زنان افغان در کشورهای غربی و از بین رفتن زورگویی دولت در رابطه با پوشش افراد، برخوردای مردم از آزادیهای دموکراتیک و ... به عاملی بسیار مهم در آگاه شدن بسیاری از زنان افغان به حقوق بنیادی خود شده است. مردان و خانواده هایی که آمادگی درک و قبول شرایط جدید و ملزومات زندگی در آن را کماکان درک نمیکنند با تناقض های فاحشی روبرو میشوند.

در موارد بسیاری زنان افغان علیرغم سالها زندگی در کشورهای میزبان و به علت فشارهای موجود در خانواده و بویژه حفظ فرهنگ و سنت و مناسبات عقب مانده و مردسالار موجود در میان این خانواده ها، قادر به تکلم زبان کشور میزبان نیستند. آنان کماکان همچون ماشین سکس و تولید مثل و پخت و پز و انجام دیگر کارهای خانه مشغولند. بیشتر به خدمتکاران بی چیره و مواجهی شبیه هستند که گویی وظیفه و کاری جز انجام اموراتی که از جانب مرد خانه

و بطور سنتی برای وی در نظر گرفته شده است ندارند. درچنین فضایی بسیاری از زنان افغان طغیان میکنند و در مقابل و همچون همیشه مردان به دم دست ترین ابزاری که خدا و پیغمبر و سنت و رسم و عرف و 'اعتبار' و 'غیرت مردانه اش' برایش مجاز شمرده، یعنی اعمال خشونت که گاه به نقص عضو زن و یا تهدید جانی او منجر میشود متوسل میشوند. کم نیستند زنان افغان که به علت خطرات جدی که از جانب شوهر یا مردان فامیل جانشان را تهدید میکند تحت مراقبت پلیس و در خانه های امن زندگی میکنند.

مراجعه به تعداد بسیاری از این پرونده ها و مطالعه آنها نشان میدهد که عقب ماندگی فرهنگی، بی سوادی و باورهای مذهبی از جمله عوامل بنیادی انتقال شرایط غیر انسانی حاکم بر زن افغان به خارج کشور و در مواردی حتی تشدید آن روابط و مناسبات زن ستیز است. من در تجربیات شخصی خود با اینگونه خانواده ها دریافته ام که کم نیستند مردانی که پس از فرو نشستن گرد و غبار این دعواها، عاجز و بی پناه و زبون در جستجوی یافتن راه حلی از سر ناامیدی و نادانی به هر خس و خاشاکی متوسل میشوند و کمک میطلبند. نکته قابل ذکر در این مورد اشاره به مردانی است که علیرغم اقدامات و برخوردهای خشونت آمیزشان خود نیز به نوعی قربانی نظام و مناسباتی است که زندگی را بر همسران، خواهران و دختران و مادرانش سیاه کرده است.

سازمان زنان برای زنان افغانستان که بخشی از فعالیتهای خود را به امور تربیتی و آموزش مردان اختصاص داده و میدهد در گزارشی از قول یکی از افسران ارتش که در دوره های آموزشی و تربیتی این سازمان شرکت کرده بود مینویسد که تا قبل از جلسات آموزشی مربوطه هرگز به نقش مهم و تعیین کننده زن در جامعه فکر نکرده بودم. هرگز به اثرات مخرب و نابود کننده تجاوز به زنان نیندیشیده بودم. قبل از این هر پرونده تجاوزی را که به من می سپردند با بی علاقه و بی اهمیتی بدان نگریسته و برخورد میکردم. پس از این آموزشها اکنون فرا گرفته ام که بایستی نگاهم را عوض کنم و ... هدف از طرح این موضوع یاد آوری اهمیت آموزش و پاشیدن بذر آگاهی در جامعه می باشد. بویژه با خرافاتی که در جامعه در مورد زنان پراکنده اند

و با بسیاری از این مسائل مانند تابو برخورد میکنند. آنچنان مسئله را جا انداخته اند که تنها حاکم و ملا و موذن هستند که از جانب خداوند حکم دخالت در این امور را اخذ کرده اند.

یادآوری اهمیت آموزش مردان و استفاده از ظرفیتهای و حمایتهای بسیار مهمی که جنبش زنان میتواند از آن تغذیه و استفاده کند ممکن است چندان مورد قبول فمینیستهای ضد مردی که از فمینیسم فقط ضدیت آن با مرد را فرا گرفته اند گران آید. اما برای زنانی که نه بصورت احساسی و صرفاً از زاویه منافع فردیشان، بلکه با هدف آزادی زن و برابری او در تمامی عرصه های زندگی به بحث و بررسی چنین موضوعات مهمی میپردازند، کسب حمایت مردان مدافع آزادی و برابری زن بسیار حیاتی است. عدم توجه به چنین امر مهمی اگر آزادی تمام و کمال زن را ناممکن نگرداند، هزینه های دست یابی به آنرا بسیار بالا میبرد. جنبشی با چنین استراتژی و تاکتیکهایی نمیتواند از آموزش مردان و بویژه مردان کارگر و زحمتکش در این عرصه غافل بماند. بویژه برای کسانی که بر این باورند که علیرغم ظرفیتهای نظام سرمایه داری در از میان بردن بسیاری از نابرابریها و اجحافات نظامهای پیشین در حق زنان، این نظام هرگز قادر نخواهد بود برابری واقعی زن و مرد را پذیرفته و تحقق بخشد.

جنبش آزادی زن افغانستان تنها در صورتی پیروز خواهد شد که بتواند پایه های طبقاتی خود را در میان زنان کارگر و زحمتکش تحکیم و گسترش دهد. در این زمینه بایستی توجه نمود که بسیاری از زنان کارگر و زحمتکش بیش از زنان سایر طبقات و اقشار تحت نفوذ، تأثیر و فشار مذهب قرار دارند. بنابراین اگر چه نشان دادن سیه روزی و زندگی سخت و طاقت فرسای آنان کاری چندان سخت نخواهد بود، بزیر کشیدن اوهام و خرافاتی که نسل اندر نسل بخوردش داده اند و هر روزه با هزار ابزار آنرا تولید و بازتولید میکنند آسان نخواهد بود. در همین رابطه در کنار فعالیت برای ایجاد تسهیلات لازم برای آموزش و کار و امثال آن تلاش برای برچیندن مدارس مذهبی و اختصاص بودجه های موجود به امور آموزش عمومی و بویژه برای دختران و زنان اهمیت فراوان دارد. بایستی تلاش ورزید اگر امکان بستن مدارس مذهبی موجود نباشد آنها را بایکوت کرد.

امروزه نهادها و منابع اطلاع رسانی نقش تعیین کننده ای در بیداری و آگاهی مردم دارند. در حال حاضر مجموعه عظیمی از مطبوعات و رسانه های جمعی در داخل و خارج افغانستان این وظیفه را بعهده گرفته اند. اگر چه به علت سطح غیر قابل باور اجحافات و جنایاتی که در افغانستان بر زنان می رود این رسانه ها ناگذیر به موضع گیری و بازتاب گوشه هایی از آن میشوند، با وجود این از نقد رادیکال و اساسی مسئله پرهیز میکنند. گذشته از تعلق طبقاتی و دیدگاهی بسیاری از این رسانه ها، یکی از عوامل اساسی این امر محافظه کاری و درک سنتی از مسئله زن، مذهب، دولت و حقوق جهانشمول انسان است. این محافظه کاری مشمئز کننده و ارتجاعی بجای ریشه یابی عوامل آفت بزرگی که جامعه افغان را فرا گرفته است، عملاً به توجیه و سفسطه این مسائل می پردازد.

عدم دخالت فعال نیروهای مترقی و لائیک و غیر مذهبی جامعه افغانستان در امراتی که به نوعی با مذهب مرتبط میشوند از مسائل دیگری است که جبهه آزادی زن افغان را از یکی از نیروهای بلقوه پیشتیبان خود محروم کرده است. این نیروها بدون وارد شدن در این عرصه و به چالش طلبیدن نیروهای مرتجع مذهبی و سیاستهای ضد زن دولت، نخواهند توانست به ابتداییترین وظایف خود در دفاع از حقوق انسانی و برابر همه شهروندان و بویژه زنان به عنوان سبب آن عمل نمایند. بی تردید این مبارزه ای است بسیار سخت و سنگین و پر بها. متأسفانه راه دیگری جز به گورستان تاریخ سپردن نظام موجود افغانستان با تمام افکار و باورهای قرون وسطایی طالبانی و مجاهد و امثال آن به عنوان اولین اقدام برای مهیا نمودن جامعه ای که سالهاست زن محروم و سرکوب شده افغان در رویای دستیابی بدان است موجود نیست.

امروزه در افغانستان و در کل منطقه نیروهای مرتجع و عقب مانده، به زنان نه به مثابه نیمی از جامعه، و فرصتی که میتواند در صورت بارور شدن و ابراز وجود هیولای دین و استثمار را در همراهی با مردمان کارگر و زحمتکش به گورستان تاریخ بسپارد بلکه آنرا تهدیدی علیه اعتقادات عهد عتیق و (در صورت آزدیش) بهم ریختن بنیانهای جامعه ای که بر تجاوز و اجحاف و تبخیز و قتل زنان بنا شده است میدانند. بی دلیل نیست همه نیروهای این طیف، صرف نظر از طالبانی و مجاهدین و سلفی و اخوانی، علیرغم هر تنوع نظری و قرائتی از آیات عهد

عتیق داشته باشند در مورد مسئله زن و جایگاه او در جامعه متفق القولند و از یک چشمه تغذیه میکنند.

امپریالیستها و دولت کرزای همواره مسئله زنان را بگونه ای مطرح میکنند که اگر طالبان برگردد چنین و چنان میشود! آنان این موضع را نه از سر دلسوزی برای زن افغان بلکه برای توجیه اقدامات ضد زن خود مطرح میکنند. آنان همان قدر با زنان همدلی میکنند که در هیچ مذاکره و توافقنامه ای با طالبان یا گروههای مشابه، مسئله حفظ حرمت زنان و عدم تجاوز به حقوق آنان را مطرح نکرده اند. نه تنها چنین نکرده اند بلکه از آنجا که در بنیادهای فکریشان شباهتها و توافقات فراوانی با هم دارند اساسا مشکل چندانی بر سر مسئله حساسی چون مسئله زن در افغانستان با هم ندارند. اربابان آقای کرزای علیرغم ادعاهای بسیار هرگز همین جنگ سالاران حاکمی که بسیاریشان شخصا مسئولیت قتل و تجاوز به صدها نفر مرد و زن افغان را بعهدہ دارند و شاهدان و مدعیان حاضر و در قید حیات فراوانی دارند، را هرگز مورد سؤال قرار نداده اند! چرا که اینها مسئله آنها نیست. زندگی زن افغان در معادلات خرد و کلان آنان جایی ندارد. آنان پروایی از نابودی زندگی نیمی از جمعیت افغانستان در سی سال گذشته نداشته و تا هر زمان دیگر هم لازم باشد ندارند.

دولت کنونی افغانستان که همواره تلاش میکند در انظار جهانیان خود را 'معتدلتر' از سایر گروههای پوزیسیون و اپوزیسیون افغانی قلمداد کند در کنفرانس صلحی که در سال ۲۰۱۰ با دبدبه و دغدغه بسیار سازمان داد، تنها یک نماینده زن را به آن راه داد. در کنفرانس بین المللی که در دسامبر سال ۲۰۱۱ در آلمان برگزار شد و نمایندگان بیش از ۹۰ کشور جهان در آن شرکت کردند، برگزار کنندگان از پذیرش هیئت های نمایندگی زنان در کنفرانس خودداری کردند که خشم فراوان فعالین زن افغان را برانگیخت. این قبیل نشستها که قرار است در آنها مسائل عمده و کلان جامعه افغان در آن بحث و بررسی گردد با عدم حضور فعالین و نمایندگان سازمانهای زنان افغان بتمامی ادعای دروغین طرفهای غربی و افغانی آنها در پای بندیشان به مسائل عدیده زن افغان بمتابه نیمی از جمعیت این کشور را بر ملا میکند.

همزمان با کنار گذاشتن زنان در پروسه مباحث و تصمیمگیریها، فشارهای گوناگونی از جانب محافل مختلف برای تشدید محدودیتهای موجود بر زنان در حال رشد است. به عنوان مثال اخیراً شورای علمای افغانستان با انتشار طرحی خواستار انجام مداخله باز هم بیشتر دولت در امور مربوط به مسائل زنان است. در صورت اجرای این طرح که کرزای رئیس جمهور هم از آن دفاع کرده است آپارتاید جنسی تمام و کمالی سراسر افغانستان را خواهد گرفت. طرح خواهان جدایی کامل اماکن آموزشی، کار، خرید و فروش و حتی ممنوعیت مسافرت زنان بدون محرمین همراه شده است. این طرح که کرزای هم در کنفرانس ۶ مارس خود آنرا منطبق بر قوانین شرعی خواند مدعی است که طبق قرآن 'در خلقت بشر مرد اصل و زن فرع میباشد. مضاف بر آن، قوامیت از آن مردان است!'

با این همه، زن افغان یک آن از مبارزه برای حقوق برابر و انسانی خود دست نکشیده است. علیرغم تمامی قید و بندهایی که از هر طرف بر دست و پایش گذاشته اند، او با هزار شیوه (اگر چه به کندی و با بهای بسیار گزاف) مقاومت و مبارزه کرده و میکند. تمامی نظم کهن و قوانین عصر حجر را به چالش میطلبد و بربریت و توحش آنرا هر چه بیشتر درمقابل چشم جهانیان به نمایش میگذارد. از همینرو بسادگی میتوان گفت که بازتاب زندگی زن افغان، موثرترین شکلی است که میتوان با آن علائق سادیستی فکری و جنسی ملا و مجاهد و رهبران سیاسی جامعه مردسالار، فاسد و طبقاتی افغانستان را عیان کرد.

اکنون در افغانستان شبکه وسیعی از نهادهای خیریه و غیر انتفاعی فعالیت میکنند. این نهادها در کنار دولت افغانستان میلیونها دلار سرمایه از نهادها و ارگانهای کشوری و بین المللی بابت پیشبرد پروژه های خود دریافت میکنند. بخشی از این بودجه تحت عنوان بهبود شرایط زندگی، زیست، کار، آموزش و امثال آن صرف میشود. محدود کارهایی که توسط این نهادها و سازمانهای خیریه انجام می شود نه از سرعلاقه اشغالگران و یا حکام مرتجع آنان در کابل به حقوق زنان افغان بلکه به علت ناکارآمدی و دستگاه دولت و البته، تحت فشار افکار بین المللی و بویژه سازمانها و نهادهای مدافع حقوق بشر و حقوق زنان انجام گرفته و میگیرد. مضاف بر اینها، بایستی توجه نمود که سازمانهای غیر دولتی علیرغم ادعای مستقل بودن از دولتها اساساً

سیاستهای کلان خود را در راستای سیاستهای بین المللی کشورهای غربی اتخاذ میکنند، بخش اعظم بودجه آنها را این کشورها تامین میکنند و آخرین سنگر نظام سرمایه داری برای غربال کردن هر چه بیشتر مردمان لگد مال شده و فقیر است.

وجود این نهادها در افغانستان و فعالیت آنان در میان بخش وسیعی از زنان سوالات مکرری را در مقابل پیشروان و فعالین عرصه زنان در افغانستان قرار داده و میدهد. حضور و فعالیت این نیروها میتواند گاه فرصتهای طلایی برای خود آگاهی و ارتباطات، آموزش و کاریابی، بهداشت و امثال آنها بوجود بیاورد. بسیاری از نیروهای داوطلب کار در نهادهای خیریه بین المللی افرادی هستند که علاقمندند به هر صورتی که بتوانند به زنان افغان کمک کنند. اگر چه ساختارهای بوروکراتیک موجود موانعی در این راه ایجاد میکنند با وجود این، فعالین زن میتوانند در عرصه هایی از وجود این افراد برای پیشبرد پروژه های مختلف زنان استفاده کنند.

جنبش زنان در افغانستان، بخشی جدایی ناپذیر از جنبش رهایی زن در منطقه خاور میانه میباشد. اگر چه وضعیت زنان افغان با سایر زنان منطقه قابل مقایسه نیست، علائم بسیاری بچشم میخورد که در صورت عدم مقاومت و پس راندن متحجرین سلفی، طالبانی، اخوانی و سایر نیروهای مذهبی که با فرو ریختن دیکتاتورهای منطقه سر بر آورده اند، آنان تمام منطقه را به افغانستان بزرگی تبدیل خواهند کرد. این موضوع مدتهاست نگرانی فعالین امور زنان در کشورهای منطقه نظیر هند، ادور از عراق، نوال السعداوی از مصر و احلام بالحاج از تونس را بر انگیخته است. آنان اکنون از آن نگرانند که با قدرتگیری نیروهای بنیاد گرای منطقه، بلایی که پس از انقلاب ایران بر سر زنان آمد در جوامع عرب نیز تکرار شود.

بنابر این بیهوده نخواهد بود اگر بگوییم، که جنبش زنان افغان و منطقه علیرغم ویژگیهای محلی خود با هیولای کما بیش مشابهی روبرو هستند. هیولایی که از مذهب، سنت، عرف، عادت و جامعه ای مردسالار و سرشار از تبعیض مضاعف بر زن بر بطن نظام استثمارگرانه سرمایه داری در حال سر بر آوردن است. سالهاست در افغانستان زندگی نیمی از جمعیت را نابود کرده و میروند تا سایه سیاه و شوم خود را بر منطقه بگسترانند. برای متوقف کردن این هیولا هنوز دیر نیست. زنان افغان و ایران تجارب بس گرانبهائی در این زمینه اندوخته اند.

بایستی این تجارب را به سایر بخشهای این جنبش منتقل کرد. زنان منطقه چاره- ای جز یافتن راههایی برای پیوند دادن جوباره های مبارزات محلی و تبدیل آن به سیل بنیان کنی که بتواند این خاکی که جز تبعیض و تجاوز و سرکوب ماحاصلی برای نیمی از جمعیتش نداشته است را شخم زده، یکبار برای همیشه ریشه های دنیایی آزاد و برابر برای همه شهر وندانش فارغ از باورها، جنسیت، زبان، ملیت، نژاد و سن آنان بنا نهد.

رنگین کمان جنبش زنان ترکیبی است از رنگهای متفاوت با ویژگیهای مختص هر دسته! از طبقات و اقشار مختلف درست زده است و تحت تاثیر استنتاجات متفاوتی از مذاهب مختلف اسلامی قرار دارند. فعالین امور زنان که سر رهایی و برابری زن دارند، نمیتوانند این تنوعات را نادیده بگیرند. برای پی ریزی جنبشی رادیکال و موثر بایستی بر زنان کارگر و زحمتکش که پایه های این جنبش را تشکیل میدهند، تکیه کنند. در واقع بدون بمیدان کشاندن این طبقه (بی توجه به هر میزان فداکاری و فعالیت پیشروان) بسختی بتوان بنیانهای جنبش رهایی زن از سرمایه و مذهب و مردسالاری را تدارک دیده و پیش برد.

الماس فرضی (صمد)

لندن، مارس ۲۰۱۲